

بنی اسرائیل هم از شما تخطی نمی‌کند سپس امام باقر علیه السلام فرمود: موسی به قومش گفت: ای قوم داخل سرزمین مقدس بشوید که خدا بر شما مقرر داشته است، پس سخن موسی را رد کردند و ششصد هزار نفر بودند، پس گفتند: «یا موسی ان فیها قوماً جبّارین»... تا آخر آیات فرمود: چهل هزار نفر نافرمانی کرد و هارون و دو فرزندش و یوشع بن نون و کالب بن یوفنا سالم ماندند، پس خدا آنان را فاسقین نامید و فرمود: «لا تأس علی القوم الفاسقین» پس چهل سال گم شدند چون گناه کردند.

و اینان نیز طبق همان سنت حرکت کردند، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد، بر امر خدا به جز علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر (ره) بر امر خدا نبودند، پس چهل سال مکث کردند تا علی علیه السلام قیام کرد و با مخالفین خود جنگ نمود.

«وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ» خبر دو فرزند آدم، قابیل و هابیل را بر آنها بر خوان «بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» هر یک از آن دو قربانی پیش کشید و بر خدا عرضه کرد، و قربان چیزی است که به سبب آن تقرب حاصل می‌شود، چه ذبیحه باشد یا غیر آن.

«فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا» از یکی از ایشان پذیرفته شد، زیرا که او از صد نفس و هوای نفس خارج شد و قربانی را به امر مولایش آورد و قصد بهترین چیزی را کرد که نزد او بود.

«وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ» از دیگری پذیرفته نشد چون حکم خدا را به خشم گرفت و قربانی اش از جانب نفس و هوای نفس بود و پست‌ترین چیز نزد خودش را آورد. و او قابیل بود.

«قَالَ» قابیل به هابیل گفت: «لَأَقْتُلَنَّكَ» ترا خواهم کشت از جهت زیادی حسد که به او داشت چون قربانی او قبول شده بود.

«قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» گفت: خدا از متقین قبول می‌کند نه از متجاوزین که اقدام بر قتل نفس محترم می‌کنند یعنی قبول قربانی به سبب تقوای از نفس و هوای نفس حاصل می‌شود، نه از حسد بر غیر، و قتل غیر به جهت تقوای او.

«لَبِنٍ مَّ بَسَطْتَ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (مفسر معظم تفسیری را برای آن نیاورده است).

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ وَنَفْسُهُ وَ قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ وَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» یعنی در دنیا و آخرت از زیانکاران شد. روایت شده است که وقتی خواست او را بکشد نمی‌دانست چگونه بکشد تا اینکه شیطان آمد و او را تعلیم داد. و بعد از کشتن نمی‌دانست با جنازه چه کند.

### آیات ۳۱-۴۰

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ وَكَيْفَ يُورِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَتِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي

الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ  
 جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي  
 الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (٣٢) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ  
 تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ  
 لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٣٣) إِلَّا الَّذِينَ  
 تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٣٤)  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا  
 فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٣٥) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا  
 فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ  
 الْقِيَمَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٣٦) يُرِيدُونَ أَنْ  
 يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (٣٧)  
 وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ  
 اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٣٨) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ  
 فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٣٩) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ  
 لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ  
 يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤٠)

### ترجمه

آنگاه خداوند کلاغی برانگیخت که زمین را [با جنگ و منقار] می‌کاوید، تا  
 بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را [در خاک] پنهان کند؛ [قابیل که

چنین دید [گفت وای بر من آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم و بدینسان از پشیمانان شد. به این جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین، بکشد مانند این است که همه‌ی مردم را کشته باشد، و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همه‌ی مردم را زنده داشته باشد؛ و پیامبران ما معجزاتی برای آنان آورده‌اند. آنگاه بسیاری از آنان پس از آن در سرزمین خویش زیاده‌روی پیشه کردند. همانا جزای کسانی که با [دوستداران] خداوند و پیامبر او به محاربه برمی‌خیزند و در زمین به فتنه و فساد می‌کوشند، این است که کشته شوند یا بر دار شوند یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین خویش تبعید شوند؛ این خواری و زاری دنیویشان است و در آخرت هم عذابی بزرگ [در پیش] خواهند داشت. مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید، توبه کنند؛ که بدانید [در این صورت] خداوند آمرزگار مهربان است. ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. اگر کافران همه‌ی آنچه در زمین است و همانند آن از ایشان باشد تا آن را [فدیه] بدهند و بلاگردان عذاب روز قیامت سازند، از آنان پذیرفته نخواهد شد و عذابی دردناک [در پیش] دارند. [اینان] می‌خواهند از جهنم بیرون روند ولی بیرون آمدنی از آن نیستند؛ و عذابی پاینده دارند. [و] دستان مرد و زن دزد را به کیفرکاری که کرده‌اند ببرید که عقوبتی الهی است و خداوند پیروزمند فرزانه است. و هر کس که بعد از ستمش، توبه و درستکاری پیشه کند، خداوند از [گناه] او در می‌گذرد، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است. آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر کس را که بخواهد می‌آمرزد؛ و خداوند بر هر کاری تواناست.

### تفسیر

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ» نقل شده است که دو

کلاغ آمدند و با هم قتال کردند و یکی دیگری را کشت، پس جسد مقتول را زیر خاک پنهان کرد.

«لِيرِيَهُ وَ» یعنی خدا به وسیله کلاغ به او نشان داد.

«كَيْفَ يُورِي سَوْءَةَ أَخِيهِ» «سَوَاءٌ» به معنی فرج و چیزی است که نام بردن آن قبیح است و اینکه گفته «سَوَاءٌ أَخِيهِ» از این روست که جسد مقتول قبح دارد و می‌گردد و پلید می‌شود.

«قَالَ يَلْوَيْلَتِي» «الف» بدل از یاء متکلم است، و ویل حلول شرّ یا خود شرّ و نهایت رسوائی است، و آن کلمه‌ای است که در مقام مصیبت و نوحه و گریه و زاری بکار برده می‌شود.

«أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأَوْرِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّدِمِينَ» منظور از نادم شدن، ندامت نفس است که آن عقوبت و حسرت باشد نه ندامت عقل که آن نجات و توبه است، چون آن ماده‌ی توبه را قطع می‌کند.

بدان که امثال حکایت آن خلق آدم و حواء و ساکن شدن آن دو در بهشت دنیا، و نهی آن دو از درخت گندم یا انگور یا عتّاب یا حسد، یا علم یا غیر اینها و وسوسه کردن شیطان آنها را و خوردنشان از درخت نهی شده و کنده شدن لباسشان از بدن و پیدا شدن عورت آن دو و هبوط آنان بر زمین، و سالها جدائی آن دو و گریه‌ی آنها بر فراق، سپس وصل و بهم رسیدنشان و حامله شدن حواء در هر شکم یک پسر و یک دختر و تولّد قابیل و توأم آن اقلیما در شکم اوّل و تولّد هابیل و توأم آن لیوذا در شکم دیگر، و امر خدا به آدم که قابیل با خواهر هابیل و هابیل با خواهر قابیل ازدواج کند و حسد قابیل بر هابیل از جهت اینکه

خواهرش زیباتر از خواهر هابیل بود، و راضی نشدنش به ازدواج و امر آدم به آن دو که قربانی بیاورند و قربانی از هابیل قبول شود و از قابیل قبول نشود، و شدت گرفتن حسد قابیل بر هابیل و کشتن او... همه‌ی اینها از امور پیچیده و از مرموزات گذشتگان است چنانکه گذشت.

و همچنین است مطلب در حکایت سلیمان و انگشترش و نشستن شیطان بر تخت سلیمان بعد از دزدین انگشترش و حکایت داود و مجسم شدن شیطان به صورت زیباترین پرنده‌ی دنیا در حالی که داود در نماز بود، و در طلب آن پرنده نماز را قطع می‌کند و به پشت بام می‌رود و بر خانه‌ی «اوریا» مشرف شده و به زوجه‌ی او عشق می‌ورزد و به فرمانده‌ی لشکر می‌نویسد که او را جلو تابوت ببرند تا کشته شود.

و حکایت هاروت و ماروت و فرو آمدن آن دو به روی زمین و عاشق شدنشان به زنی و ابتلای آن دو به شرب خمر و سجده‌ی بت و قتل نفس، و غیر اینها از داستان‌هایی است، که با شأن انبیاء و ملائکه وفق نمی‌دهد.

اینها بدان جهست است که خواسته‌اند بر معانی غیبی آگاه دهند که برای خود آنها مشهود بوده و از انظار دیگران غائب، و عوام آنها را بین خودشان به صورت افسانه متداول کردند، و از آنها جز معانی ظاهر که با مدرکات حیوانی درک می‌شود چیزی درک نکردند، و به همین جهت به انبیا و ملائکه نسبت دادند به نحوی که مقتضی عصمت و تطهیر ساحت آنان از امثال آن قضایا باشد.

و چون این نوع قضایا به ظاهرشان باطل، و به آن معانی که برای انبیا و حکما مقصود بوده صحیح است در اخبار ما از طرفی انکار شده و قائلین به آن را تضعیف کرده‌اند، و از طرف دیگر تقریر و تصدیق، نسبت به آنها به عمل آمده

است، و در این تکذیب و تصدیق نظر به دو جهت مختلف بوده است.

سپس بدان هر چه که در عالم کبیر باشد نمونه‌ی آن در عالم صغیر هست، بلکه تحقیق این است که عالم کبیر نمونه‌ای از عالم صغیر است مخصوصاً اگر از قبیل افعال اختیاری و حوادث یومیّه باشد.

آنچه که در اخبار وارد شده است، از قبیل برکت اموال و اولاد و عمرها به سبب صله‌ی ارحام و همسایه‌ی خوب بودن، و حبس باران به سبب منع زکات، و انتشار و با به سبب کثرت زنا دلالت بر همین معنی می‌کند.

و همان طور که آدم ابوالبشر و حواء امّالبشر در عالم کبیر آفریده شدند و به زمین هبوط کردند، آدم بر کوه صفا نزدیک مسجد الحرام که بیت از آنجا از درب مسجد موازی با صفا مشاهدی می‌شود، و حواء بر مروه فرود آمده که از مسجد الحرام و بیت دورتر است و بیت از آنجا مشاهده نمی‌شود، و اوّل شکم حواء قابیل بود با توأمش، و شکم دوّم هابیل بود با توأمش. و در بعضی از اخبار اشاره به این هست که آدم جز دو اولاد نداشت که برای یکی از آن دو حوریّه‌ای از بهشت آمد و برای دیگری از جنّ آوردند و نسل آدم از آن دو بسیار شد. همچنین بود هبوط آدم و حوا در عالم صغیر که یکی از آن دو بر صفای نفس و بر بالای آن و صاف‌ترین اطراف آن و نزدیکترینش به بیت الله حقیقی فرود آمد، و دیگری بر مروه‌ی نفس و پائین‌ترین و تیره و کدرترین اطراف آن و دورترین آن از قلب فرود آمد، و به همین جهت آدم، آدم نامیده شده است که به سبب اختلاط با نفس و صافی آن گندم گون شده است، و حواء را حواء گفته‌اند به سبب اختلاط با مراتب پائین نفس حواء شده است و آن رنگ سبز یا قرمز مایل به سیاه است.

و اولین شکم حواء بعد از ازدواج با آدم، قابیل نوعی است که صفات نفس از قبیل انانیت و بخل و حسد و کینه و دشمنی و حبّ جاه و کبریا به سبب غلبه‌ی نفس و قوّت صفات نفسانی بر او غالب شده است. و شکم دوّم او هابیل است که صفات عقل بر او غالب است، چون با مجاورت آدم علیه السلام و حواء نفس تکمیل و صفات نفسانی ضعیف و صفات عقل غالب می‌شود.

و هر يك از آن دو خواهری توأم بودند و آدم نوعی خواست قابیل و خواهرش را به قرب عقل جذب کرده و صفات نفسانی آن دو را به صفات عقلانی تبدیل کند، پس خواست خواهر قابیل را به نکاح هابیل درآورد و خواهر هابیل را نیز به قابیل بدهد تا با این کار صفات آنها تغییر و تبدیل پیدا، اما قابیل از تبدیل و از صعود به مقام عقل امتناع کرد، و به برادرش حسد برد و در رأیش مستبّد گشت، پس برادر را بکشت و از زیانکاران گشت، چون بضاعت و سرمایه‌اش را که استعداد صعود به مقام عقل بود باطل کرد و به هدر داد زیرا با قتل هابیل، عقل انسانیّت از عالم صغیر منقطع می‌شود و همه‌ی مردم در این عالم فنا می‌شوند، زیرا که همه‌ی مردم در این عالم از نسل هابیل بودند، و مردم این عالم فرزندان عقل هستند که اسرائیل نوعی است یعنی عبد خالص خدا، چنانکه قابیل و ذریّه‌اش اجنّه و شیاطین در این عالم می‌باشند.

و اگر هابیل عالم صغیر کشته نشود، حکم خدا بر آنها جاری می‌شود و تکلیف باقی می‌ماند و خطاب از جانب خدا متوجّه آنها می‌گردد، ولی وقتی هابیل کشته شد و انسانیّت منقطع گشت دیگر از جانب خدا حکم و خطاب و تکلیف باقی نمی‌ماند، و نماز و زنا برای آنان مساوی می‌شود، پس در ملک هر کس قابیل و جودش هابیل و جودش را بکشد همه‌ی مردم را در جودش کشته



است و دیگر به آنها خطاب و تکلیفی متوجه نمی‌شود.

«مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ» یعنی به خاطر آنکه قابیل عالم کبیر، هابیل عالم کبیر را کشت، که آن دلیل کشته شدن هابیل عالم صغیر به دست قابیل عالم صغیر است.

«كَتَبْنَا» از جهت تکوین اثبات و الزام کردیم.

«عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ» بر کسانی که در وجود انسانیّت باقی مانده‌اند، زیرا آنان فرزندان عقل‌اند که آن اسرائیل باشد، و چون بنی اسرائیل ذاتاً در عالم کبیر همه‌شان یا بیشترشان بر طریق حق بودند، و بیشتر آنان انبیا بودند و ظهور این حکم در آنان بیشتر است... تفسیر به فرزندان یعقوب صحیح می‌باشد.

«أَنَّهُ وَ مَنْ قَتَلَ» هر که در عالم کبیر بکشد.

«نَفْسًا» نفسی را به سبب از راه (مستقیم) بیرون بردن روح حیوانی‌اش یا قطع روح انسانی آن به اینکه او را به گمراهی دعوت کرده و از راه هدایت جلوگیری نماید چه آن قتل به مباشرت باشد یا وسایل و اسباب گمراهی فراهم ساختن باشد.

«بَغَيْرِ» بدون قصاص.

«نَفْسِ أَوْ» یا بدون «فَسَادٍ» یعنی فساد از جانب مقتول.

«فِي الْأَرْضِ» در زمین، از قبیل راهزنی و غارت مال و ترساندن مسلمانان به اینکه شمشیر را از غلاف بیرون آورد یا در شب آن را حمل کند (مگر اینکه کسی به آن شک نکند).

«فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» گویا همه‌ی مردم را کشته است زیرا

مادام که قابیل وجودش هابیل وجودش را نکشد و انسانیّت را قطع نکند و مردم

وجودش را فنا نکند راضی به قتل نفس نمی‌شود. پس قاتل، همه‌ی مردم را در وجودش کشته است و بعد از آن نفس را در خارج کشته است و کسی که همه‌ی مردم را در وجودش بکشد مانند کسی است که همه‌ی مردم را در خارج کشته باشد.

و نیز کسی که نفسی را بکشد ربّ النوع وجودش را کشته و قطع کرده است. و هر کس ربّ النوع را بکشد مثل کسی می‌باشد که همه‌ی مردم را کشته است.

و در خبر به وجه دیگری اشاره شده که در جهنم وادی است که هر کس نفس را بکشد منتهی به آن می‌شود، و هر کس جمیع مردم را بکشد از آن تجاوز نمی‌کند.

«وَمَنْ أَحْيَاهَا» و هر که مردم را (یا قوای عالیّه خود را) از هلاک و مرگ طبیعی نجات دهد یا دعوت به هدایت کرده و با حیات انسانی و ایمانی آن را احیاء کند.

«فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» گویا که همه مردم (یا قوای عالیّه خود) را زنده ساخته است، زیرا که احیای مردم محقق نمی‌شود مگر اینکه قاییل وجودش در وجودش مبدّل شود و جمیع سربازانش با حیات عقل احیا شوند.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ» و بی‌شک فرستادگان ما با معجزات، یا احکام قالبی شریعت، یا دلائل سمعی و عقلی که دلالت بر این حکم و تغلیظ (شدّت) در آن می‌کند، به سوی آنها آمدند.

«ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ» سپس بسیاری از بنی اسرائیل «بَعْدَ ذَلِكَ» بعد از آمدن رسولان با بیّنات، یا بعد از این حکم، یا بعد از هر دو /

«فِي الْأَرْضِ» در زمین عالم صغیر یا کبیر.

«لَمُشْرِفُونَ» از حدود خدا با خونریزی و حلال شمردن محارم و غیر آن (چنانکه در خبر است) تجاوز می‌کنند، وقتی که قتل را ذکر کرد و درباره‌ی مرتکب آن نهایت ذمّ را نمود، این سؤال پیش می‌آید: چگونه است حال کسی که با اولیای خدا جنگ کند، پس خدای تعالی در جواب این سؤال فرمود:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ» این است جزای معاویه و جنگ با اولیا و بندگان مؤمن خدا.

«وَرَسُولُهُ» و جزای جنگ با خود رسول یا جانشین او، یا مؤمنین به سبب قطع طریق آنان یا قطع طریق کسی که رسول ﷺ یا امام علی (ع) را می‌خواهد. و اقلّ آن جزا این است که شمشیر (یا هر اسلحه‌ای) برای ترسانیدن مؤمن برهنه کند (و به کار اندازد) و شمشیر را در شب حمل کند. مگر اینکه از اهل شک نباشد.

«وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» «فساداً» مفعول مطلق «یسعون» است که از لفظ خودش فعل ندارد یا تبعد بر مصدر از «سعی» و افساد در زمین با راهزنی، و غارت مال، و قتل نفس، محقق می‌شود.

«أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» که آنان را بکشند و یا مصلوب سازند، یا دست و پایشان را به خلاف ببرند یا تبعید کنند، عقوبات به نحو اختیاری است، یا منوط به رأی امام است که هر طور که بخواهد عمل کند. یا منوط بر رأی خودش است ولی با ملاحظه جنایت و مقدار آن و اینکه عقوبت را به مقدار جنایت اختیار کند اخبار مختلف است و همچنین در تبعید نیز اختلاف است که آیا آن